

ژاله نیک اندیش

پرده سوم

«تأملی بر مصاحبه علی عمویی با سایت «ده مهر»

پنجشنبه ۱۲ تیر ۱۳۹۹ - ۰۲ ژوئیه ۲۰۲۰

حوادث بیش از سه دهه اخیر و خصوصاً تلاش‌های رژیم جمهوری اسلامی برای نابودی چپ در ایران و خصوصاً حزب توده تجربه آموزنده‌ای از پیچیدگی و تلاش‌های گسترده‌ای بوده است که یورش‌ها و دستگیری‌های وسیع سالهای ۶۱ و ۶۲ و سپس آن برنامه‌های تکان دهنده تلویزیونی از شکنجه‌شدگان و انسان‌های در هم کوفته شده تنها پرده اول این نمایش خطرناک و دردناک بوده است که تا به امروز ادامه داشته و بی شک تا هنگامی که جمهوری اسلامی پابرجاست ادامه خواهد داشت.

اگر پرده اول این نمایش، نابودی فیزیکی نیروهای عمده چپ در ایران را هدف قرار داده بود پرده‌های بعدی این برنامه هدفش از هم پاشاندن صفوف باقی‌ماندگان، جلوگیری از هرگونه بازسازی و همچنین درهم شکستن هرگونه توان مبارزاتی از این نیروها بوده است. به نظر می‌رسد که گردانندگان اطاق فکری اطلاعات سپاه در مبارزه با چپ و خصوصاً حزب توده که از کمک برخی از خائنین و عناصر خود فروخته مانند پرتوی، شهبازی، خدایی، و ... نیز بهره‌مند بوده اند بر این امر تأکید داشته‌اند که برگرداندن چرخ تاریخ به عقب و ایجاد فشار برای ادامه خط دفاع از جمهوری اسلامی و «حفظ سنت» دفاع از «خط امام»، یکی از موثرترین راه‌های دامن زدن به اختلاف‌ها و در واقع بدنام کردن چپ در ایران است و البته باید گفت که در این راه موفقیت‌هایی نیز داشته‌اند.

برای نگارنده که زمانی در حزب توده فعالیت داشته‌ام پس از حمله حکومت و آواری که بر سر ما فرو ریخت همواره این موضوع برابرم سؤال برانگیز بود که چگونه امروز با تمام مسایلی که روشن شده است هنوز عده‌ای که مدعی توده‌ای بودن هم هستند همچنان آن سیاست‌های گذشته را بی چون و چرا مواضع «تاریخی» و درست می‌دانند و معتقدند که چپ باید همان راه را ادامه دهد. اگر برای شماری از این مدافعان می‌توان انجماد فکری، برخورد احساساتی و درک ضعیف از مسایل سیاسی را بهانه کرد برای عده‌ای دیگر باید فکر کرد که آنها قطعاً منافع خاصی در این زمینه دارند.

در سیر و سیاحت سایت‌های مختلف اینترنتی که همه مدعی طرفداری از حزب توده هستند اخیراً چشم به مصاحبه علی عمویی با سایت «ده مهر» افتاد.

آنچه در مورد این سایت مثل روز روشن است دفاع جانانه آنها از همان سیاست «خط امام» و لایذ تحقیق شبانه‌روزی گردانندگان آن برای پیدا کردن عناصر «مترقی» و «ضد امپریالیستی» در درون رژیم کنونی است. از شاهکارهای اخیر این گروه در ارائه تحلیل و ارزیابی شرایط کشور، در حالی که مردم زیر بار فشار حکومت ضد بشری حاکم کمرشان خرد شده است، عزاداری و مرتبه خوانی برای «سردار شهید سلیمانی» و تشویق مردم به شرکت در انتخاباتی بود که حتی اکثریت اصلاح‌طلبان از شرکت در آن خودداری کردند. برای نمونه توجه کنید به این ارزیابی که در مقاله‌ای با عنوان «قاسم سلیمانی نماد مقاومت علیه سلطه‌گری آمریکا در منطقه بود» از طرف «هینت تحریریه» این سایت منتشر شد. در مطلب از جمله می‌خوانیم: «قاسم سلیمانی چهره‌ای ملی بود که نقشی فعال در جهت دادن و سازماندهی مقاومت برابر سیاست‌های آمریکا و نیروهای مرتجع در سطح منطقه داشت. از لبنان و سوریه و یمن تا افغانستان و فلسطین عرصه حضور فعال او در برابر توسعه‌طلبی و تجاوزگری ابالات متحده و متحدین منطقه‌ای آن بود. او نقشی بی‌همتا در نظم و سازمان دادن نیروهای متفرق و پراپرا به مقاومت در سطح منطقه ایفا کرد.» (تأکیدات همه جا از نگارنده است)

و البته این «چهره ملی» همان کسی است که به گفته دوستان سپاهی اش نقش عمده‌ای در سرکوب اعتراض‌های مردمی در میهن ما و همچنین در عراق و لبنان داشته است و از جمله «نیروهای مقاومتی» که نویسندگان مطلب به آن اشاره می‌کنند «حشد الشعبی» و انواع مزدوران سپاه کاری هستند که زندگی بر مردم ما و منطقه را تیره و تار کرده‌اند.

در ارزیابی دیگری از این سایت درباره انتخابات اخیر ایران از جمله می‌خوانیم: «دولت آمریکا، به دنبال خروج از برجام و تشدید تحریم‌های اقتصادی علیه ایران، و سپس ترور شهید قاسم سلیمانی فرمانده نیروی قدس، عزم خود را برای تعیین تکلیف نهایی با جمهوری اسلامی و در هم شکستن مقاومت ایران در برابر برنامه‌های امپریالیستی خود در منطقه جزم کرده، و تحریم گسترده انتخابات دوره یازدهم مجلس را نیز فرصتی مناسب برای تضعیف و منزوی ساختن حکومت ایران شناخته است.» در بخش دیگری از همین مطلب هم می‌خوانیم: «واقعیت این است که این تحریم‌ها هیچ اثری بر نتایج انتخابات کنونی نخواهند داشت و تنها زمینه را برای فشارهای شدیدتر دولت آمریکا و ایجاد فاجعه‌ای نظیر عراق در ایران آماده می‌کند.»

هدف نگارنده از اشاره به وضعیت نظری این سایت بیشتر روشن تر کردن این موضوع است که چرا علی عمویی در این اوضاع و احوال از میان پیامبران اینترنتی «مدافع» حزب توده این جرجیس را پیدا کرد و برای مصاحبه سراغ آنها رفته است.

نظر نگارنده این است که پرده دوم برنامه دستگاه های اطلاعاتی سپاه با تصاحب سایت و نشریه «راه توده» به زعامت علی خدایی (که علی عمومی نزدیکی ویژه ای با آن دارد) به دلیل رسوایی بیش از حد این سایت و شخص علی خدایی به عنوان یک دروغگو و شارلاتان سیاسی که در انتها مأمور است و معذور با شکست رو به رو شد و بنظر می رسد پرده سوم آغاز شده است که به گمان نگارنده همه ابعادش هنوز هم روشن نیست و آنرا نمی توان تنها به مصاحبه عمومی با سایت «ده مهر» خلاصه کرد.

و اما نگاه کوتاهی به بخش هایی از مصاحبه عمومی

علی عمومی در قسمتی از مصاحبه اش ضمن دفاع قاطع از اسناد پلنوم هفدهم حزب در مورد عملکرد خودش در پلنوم می گوید: «رفقا اطلاع نداشتند که شعبه روابط عمومی چه روابط گسترده ای با عناصر مختلف حاکمیت برقرار کرده است و حزب را جا انداخته است و این واقعاً پیروزی بزرگی بود. من حرفم را در پلنوم خلاصه کردم و گفتم رفقا همه درهایی که به روی حزب توده ایران بسته بود، الان باز شده [شاید منظور آقای عمومی درهای زندان ها بوده] و حزب می تواند از این موقعیت مناسب حداکثر استفاده را برای معرفی خودش و شناخت حاکمیت از روش و منش حزب بکند.»

البته نیازی به تذکر نیست که این ارزیابی در فروردین ماه ۱۳۶۰ در حالی که کشتار نیروهای دگراندیش در ایران در ابعاد گسترده ای شروع شده بود و حاکمیت در حال تنظیم برنامه اش برای نابودی حزب توده بود چقدر ساده گرایانه و نادرست است.

عمومی در جای دیگری ضمن اشاره به مخالفت زنده یاد اخگر با خط حزب می افزاید: «نظرات خاصی پیدا کرده بود مبنی بر اینکه جمهوری اسلامی نشانه هایی در رفتار هایش و مناسباتش با حزب توده ایران بروز می دهد که سرانجام مسأله کشتار، از بین بردن و منحل کردن حزب پیش می آید. گفت من این را در ناصیه این رژیم می بینم. جوهر کلام نامه رفیق اخگر همین مطلب بود. البته با توجه به فضایی که آن موقع در ایران بود، روابطی که حزب با ارگان های مختلف حکومتی داشت، مناسباتی که من به خصوص با شخص هاشمی رفسنجانی داشتم، به هیچ وجه نظر رفیق اخگر برای من پذیرفتنی نبود.»

آقای عمومی فراموش می کند در سخنانی که متنها قبل و لابد بر اساس مصالح دیگری گفته بود سیاست های حزب پس از انقلاب را زیر سؤال برده بود و مسئول این خطاها را هم شخص کیانوری معرفی می کند. عمومی در مصاحبه با روزنامه شرق که در راه توده علی خدایی نیز منتشر شده است با عنوان: «دمکرات های انقلابی، ارزیابی خوش بینانه حزب توده ایران از نیروهای مذهبی» در پاسخ به سؤال خبرنگار درباره ارزیابی حزب توده از نیروهای مذهبی می گوید: «به نظر من دچار سردرگمی نشده بودیم. اما به گمان من برداشت نادرستی از دمکرات های انقلابی در ایران انجام گرفت. اینجا و آنجا نیروهای ترقی خواه مذهبی در حاکمیت جمهوری اسلامی بودند. ولی نیرویی تعیین کننده نبودند و به تدریج حذف شدند. آن قدر که بها برای شعار ضد امپریالیستی داده شد، برای آزادی داده نشد و به گمان من این صحیح نبود. حداقل موضع من این است. اینکه آیا حزب توده ایران خودش هم چنین انتقادی خواهد کرد یا نه. بایستی این را از خود آقایان پرسید. در دولت بعد از مهندس بازرگان ما شاهد بسته شدن روزنامه میزان همراه با نامه مردم و روزنامه های دیگر هستیم. دکتر کیانوری در جلسات پرسش و پاسخ که بیرون می دهند، وقتی در مورد بستن روزنامه ها سؤال می شود می گویند یک جریانی آمد، یک سری نیروهای لیبرال - بورژوا را جمع کرد، پرسش هم به ما گرفت و باعث شد که روزنامه ما هم بسته شود. ما از بسته شدن این روزنامه ها خوشحالیم. اینکه روزنامه ما بسته شده هم ناراحتیم. ولی در مجموع حساب می کنیم که به نفع جریان انقلابی مردم است. آیا الان هم این حرف صادق است؟ به گمان من درست نبود. این سخن دکتر کیانوری درون حزب مورد بحث قرار گرفت، به ویژه در هیات سیاسی حزب ما مورد بحث قرار گرفت و با وجود همان موضعی که در قبال لیبرالیسم داشتیم، تأیید توفیق روزنامه هایی مثل میزان را از طرف حزب نادرست می دانستیم. ولی به هر حال چنین موضعی را دکتر کیانوری داشتند و یک مقدار هم افراط داشتند. این تأثیر بر روی شعبه سیاسی ما که آقای دکتر منوچهر بهزادی مسئول آن بود می گذاشت و مقالاتی که در نامه مردم می آمد به شدت متأثر از نظرات شخص آقای دکتر کیانوری بود. در بعضی از موارد اینجا و آنجا مورد انتقاد رفقای رهبری قرار می گرفت. منتهی اکثریت موید همان نظر بودند. امروز که دیگر همه چیز مشخص است.»

بنظر می رسد باید به هیئت تحریریه «ده مهر» که مطلب طولانی را با عنوان «نفی مثنی گذشته حزب توده ایران: نشانه گسست از سنن تاریخی مبارزات انقلابی حزب» منتشر کرده اند، باید یادآوری کرد که چند تا تذکر کوتاه هم به عمومی بدهند که این همه سنت شکنی نکند!

علی عمومی در بخش دیگری از مصاحبه اش درباره شکنجه در زندان و قبول اتهام کودتا توسط حزب توده و شکسته شدن خودش می گوید: «حتی در مورد خود من، شکنجه هایم به جایی رسید که من هم پذیرفتم. گفتم بابا هر چی بخواهید قبول دارم که دیگه دست بردارید. گفتند کی؟ آیا روز انقلاب، ۱۲ فروردین یا ... گفتم هر کدامش را قبول دارید، من قبول می کنم. در شرایط خیلی بدی از نظر جسمانی قرار گرفتم که قبول کردم. «قرار بود» ما در اول ماه مه کودتا کنیم. شب خوابیدم، با خودم گفتم مرد، این چه اعترافی بود تو کردی از طرفی خودم را توجیه می کردم، تنها شلاق نبود، مرا آویختند، ایست قلبی کردم، بلافاصله بیمارستان بردند و مانع از این شدند که بمیرم [!!!]. ولی وقتی که آمدم دوباره مرا اطاق شکنجه بردند، چاره ای جز پذیرش نبود... فردای روزی که اعتراف کردم، در زدم و گفتم من با بازجو کار دارم. گفتند صبر کن، می آید. گفتم نه من عجله دارم. آمدند مرا بردند. گفتم خواهش می کنم همه بازجوها، همه آنهایی که از رفقای ما سؤال می کنند، اینجا حضور داشته باشند. من اعتراف مهمی، مهمتر از آنچه دیشب گفتم، دارم. گفتند بگو ما به بقیه می گوئیم. گفتم نه، می خواهم خود آنها از دهان من بشنوند. چند دقیقه ای گذشت و یک چیزی حدود ۷ - ۸ نفر مرا دور کردند و گفتند بگو. گفتم من صریحاً اعلام می کنم به شما بازجوهایی که از ما اعتراف کودتا کردند [گرفتند]، این به کلی دروغ است. فقط به ضرب شکنجه از ما اعتراف کردند [گرفتند]. واقعیت نیست، همه جا هم این را خواهم گفت.»

آقای عمومی در سناریو سازی در این مصاحبه به نظر می رسد دست علی خدایی و خودکشی کذایی اش و نجات از «مردم شور خانه» را هم از پشت بسته است. هر کسی که حتی دو سه روزی را در زندان های رژیم جمهوری اسلامی گذرانده باشد می داند که این اظهارات سرپا دروغ است. آقای عمومی اول مدعی است که شب قبلش ایست قلبی داشته و او را به بیمارستان می برند و او هم بعد از چند ساعت!! لابد در سلامت کامل به زندان برگردانده می شود و دوباره شکنجه می شود. شب می خوابد و صبح سرحال بلند می شود و بعد تمام شکنجه گران را احضار می کند و برای آنها نطق می کند. و به قول خودش «خوشمزه» تر اینکه شکنجه گران هم آنجا منتظر بودند که زندانی تسلیم شده همه آنها را صدا کند تا بیایند و به سخنرانی او گوش بدهند و لابد از اینکه عمومی قرار است این حرف ها را همه جا اعلام کند بر خود بلرزند!

البته علی عمویی فراموش می کند که او بعد از قبول توطئه کودتا صحنه گردان اصلی شوهای تلویزیونی رژیم بود و سپس دستور انحلال حزب توده را صادر کرد و از همه اعضای آن خواست که خود را تحویل دستگاه های امنیتی حکومت بدهند، و بعد هم در همکاری با آقایان بالای سر توده ای های زیر شکنجه می رفت که به آنها نصیحت کند مقاومت فایده ای ندارد!

و لابد بعد از همه این «شاهکارها» و «قهرمانی ها» آقای عمویی مجدداً شکنجه گران را صدا می کرده و برایشان نطق می کرده که دیگه این آخرین بار بود که من تسلیم شدم دیگه تسلیم نمی شم و همه جا این مسایل را اعلام خواهم کرد!

واقعیت این است آقای عمویی بر خلاف کیانوری که از زندان آن نامه شجاعانه را به خامنه ای نوشت و در آن پرده از روی شکنجه های اعمال شده در زندان برداشت حتی در دیدار با گالیندوپل نماینده ویژه سازمان ملل که به ایران آمده بود و از زندان ها بازدید می کرد حاضر نشد اسمش را هم به گالیندوپل بدهد در حالی که کیانوری در همان دیدار با نشان دادن دست فلج شده اش از شکنجه های رژیم گفت. اضافه اینکه آقای عمویی تا سالها پس از خروج زندان، کوچکترین سخنی از شکنجه در ایران و در زندان ها نمی گفت و حتی وقتی که به او اجازه دادند مخفیانه به خارج از کشور برای انجام وظایفی سفر کند از این فرصت برای افشاگری جنایات جمهوری اسلامی استفاده نکرد. البته برخی از هوادارانش در آن موقع به نگارنده توضیح می دادند که فلانی نمی تواند چیزی بگوید چون در ایران زندگی می کند!

خامنه ای در مورد عملکرد عمویی در آن شوهای کذابی می گوید: «ده دوازده نفر از عناصر حزب توده آمدند تلویزیون جمهوری اسلامی - بنده آن وقت رئیس جمهور بودم؛ من تعجب کردم، ما دوستان فعال و مسئولین درجه ای یک کشور تعجب کردیم که اینها چطور [آمده اند]؛ بعضی از اینها را ما از نزدیک می شناختیم؛ بعضی ها با ما هم زندان بودند؛ بعضی ها را بعد از زندان دیده بودیم و می شناختیم شان، ادعا و مدعاهایشان تا عرش میرفت - اینها آمدند صف کشیدند، نشستند روی صندلی، یک نفر از خودشان به عنوان مجری شروع کرد از اینها سوال کردن [دربارهی] مواردی که خیانت های حزب توده را به کشور اثبات میکرد. بعد آنها هر کدام که یک خرده کوتاه می آمدند و حرف نمیزدند، این مجری چون از خودشان بود، میگفت آقا، فلان وقت، فلان کار را شما کردید، فلان چیز را گفتید، مجبور میشد بگوید بله، گفتم؛ یعنی ما نبودیم که از آنها میخواستیم اقرار بگیریم، خودشان از خودشان اقرار می گرفتند.»

بد نبود آقای عمویی در این مصاحبه طولانی پاسخی هم به خامنه ای و ادعاهای او می داد و با «شجاعت» اعلام می کرد که این حرف های رهبر کاملاً دروغ است.

برای هر انسانی و خصوصاً توده ای ها که در شوک حمله حکومت و بی اطلاعی از اینکه باید چکار بکنند بودند، اشک در چشم این شوهای کذابی را به زعامت ایشان در تلویزیون نگاه می کردند این سوال برایش مطرح بود که چگونه این فرد و پرتوی در آنجا آنطوری جولان می دادند، و صحنه گردانی می کردند. عمویی همانطور که خامنه ای هم اشاره می کند به این آن دستور می داد که بگویید، به کیانوری در مورد خسرو روزبه نهیب می زد و در تلویزیون با نشان دادن «راه توده»، که در آن موقع فکر می کنم ارگان کمیته برون مرزی حزب توده بود، و اشاره به کشته نشدن گانگیگ آوانسیان منکر هرگونه شکنجه و دواهای روان گردان در زندان های جمهوری اسلامی بود. و در انتها هم آن سخنرانی غرا را درباره خیانت های حزب توده ارائه داد.

برای یادآوری به بخش هایی از این سخنرانی یا به قول عمویی «جمع بندی» تاریخ حزب توده در پایان بخش سوم شوهای تلویزیونی اشاره می کنم: «تاریخچه ای که در برابر شما ورق خورد کارنامه حزبی است که به اعتراف پایه گذاران و رهبران از بدو تأسیس مورد حمایت و پشتیبانی اتحاد شوروی بود... این کارنامه که در واقع طومار سیاهی از خیانت ها و پشت پا زدن به منافع مردم و کشور است. همواره وارونه جلوه داده شده است. هر وقت از تاریخچه و گذشته حزب سخنی به میان آمده، سیلی از مقالات و جملات فریبنده در تلاش برای تطهیر آن در نشریات و تبلیغات حزب جاری شده است.» و در انتهای این پیام برای بقیه توده ای های دستگیر نشده: «این پیام به ویژه برای آن دسته از اعضا و هواداران که هنوز شلاق واقعات را بر چهره خود حس نکرده اند و همچنان در رویای بی اساس گذشته به سر می برند سخت عبرت انگیز است. این پیام به گویاترین وجه آینده آنها را توضیح می دهد. از سرنوشتی که در انتظار آنهاست برحذرشان می دارد و در کمال صداقت. خطراتی که آنها را تهدید می کند با زگو می کند... تا دیر نشده بر کج رویها فائق آید و به سروصداها و ورق پاره هایی که بیراهه را توصیه می کنند واقعی نگذارد! ... همگام با شرکت کنندگان این مصاحبه، نظری صادقانه و نقادانه به گذشته خود و گذشته حزب بیافکنید تا مسیر راه آینده را هموار کنید! شما نیز چون ما با امید به رأفت امام به آینده و به وظایفان در قبال انقلاب و جمهوری اسلامی ایران چشم بدوزید!»

عمویی بعد از آزادی از زندان

آزادی شمار بسیار معدودی از رهبران حزب توده از جمله علی عمویی نیز حاوی مسایل جالبی است. اگر کیانوری و طبری در خانه های تحت نظارت اطلاعات سپاه نگاه داری می شدند آقای عمویی، پرتوی، شهبازی و چند نفر دیگر که الان اسامی شان را به خاطر ندارم به سر خانه و زندگی شان برگشتند!

بخش مهمی از فعالیت علی عمویی پس از زندان را نیز باید در قهرمان سازی های دروغین از خود (در مصاحبه های مختلف و کتاب «درد زمانه» درباره زندانش در دوران شاه که شامل یک عده مدعیات واهی است) و فعالیت هوشیارانه در راستای ایجاد سردرگمی و گسست در صفوف چپ ایران ارزیابی کرد. یکی از مهمترین فعالیت های عمویی در این دوران را باید کار آگاهانه: سکوت، دفاع و یا توجیه فعالیت افرادی دانست که مأموران افساء شده جمهوری اسلامی بودند. به عنوان نمونه مهدی پرتوی در طی سالهای پیش از مرگش در مصاحبه های مختلف با ارگان های سپاه انواع و اقسام تهمت ها و دروغ ها را درباره حزب توده ایران بیان کرد و آقای عمویی با این همه «شجاعت» و «جسارت» یکبار هم ایرادی به دروغ پردازی های پرتوی نگرفت. این امر در مورد مزدور دیگر رژیم شهبازی هم که بخش عمده «خاطرات کیانوری» را نوشته و ویراستاری کرده است و همچنین نگارنده «کژ راه» هم هست نیز صادق است.

علی عمویی همچنین در دفاع از علی خدایی و هوشنگ اسدی نیز سنگ تمام گذاشته است. نگارنده به یاد دارد که وقتی خانم آذر معتمدی (همسر جوانشیر) در مصاحبه ای گفت که جوانشیر به او گفته است که علی خدایی را در زندان دیده است، آقای عمویی در دفاع از علی خدایی و با متهم

کردن خانم آذر معتمدی به «خصوصت» و با توهین مدعی شد «آن خانم، خانم بسیار ساده ای است!» و چون به ادعای عمومی او از سال ۶۴ به این طرف با جوانشیر برای مدتی هم زندان بوده است و جوانشیر هم هیچ اشاره ای به این موضوع نکرده است پس این مسئله نمی‌تواند صحت داشته باشد. برای نگارنده و خیلی از کسانی که این مدعیات عمومی را ملاحظه می‌کردند روشن نبود که چگونه یک پیغام رسانی کوچک از یک زندانی به بیرون نیازمند داشتن تخصص در سطح کارشناسی و گذراندن دوره های آموزشی سیاسی است و گرنه پیغام نمی‌تواند درست منتقل شود؟

البته از نکات جالب اینکه هوشنگ اسدی در کتابش با عنوان «نامه ای به شکنجه گرانم» اشاره می‌کند که علی‌خدایی در زندان بوده است و چون رژیم او را نمی‌شناخته او را ول می‌کنند و او هم فرار می‌کند. موضوع مهمی که خدایی در کتاب خاطراتش بکلی فراموش کرده و در آنجا ناچار شده از طریق قصه بافی در مورد «خودکشی کذایی اش» خروجش را از ایران توضیح بدهد.

عمومی در همین مصاحبه تلاش های مشخصی را برای تطهیر اسدی نیز انجام می‌دهد و اشاره ای هم نمی‌کند که الان مدتهاست روشن شده است که هوشنگ اسدی همکار نزدیک دستگاه های اطلاعاتی رژیم بوده و هست. عمومی می‌گوید: «درواقع این حرف را در دهانش گذاشتند. به هوشنگ اسدی بیچاره گفتند، تو که می‌گویی فراره کودتا بکنند، تفنگتان، اسلحمتان کجا بود؟ گفت مثلاً فلان باغ. یک باغ که سیزدهمدر رفقا رفته بودند و آنجا متعلق به خانواده یکی از رفقا بود. اسدی را آن باغ آوردند، زیر یک درخت نشانند و شروع به کندن جاهای مختلف کردند، چیزی پیدا نشد.»

موخره

باید حرف را روشن زد. دستگاه های اطلاعاتی رژیم علی‌عمومی را برای همین تیپ کارها حفظ کرده اند. از صحنه گردانی شوهای تلویزیونی، صدور فرمان انحلال حزب و دستور به توده ای ها که خود را به ارگان های امنیتی معرفی کنند (که متأسفانه شماری از روی باور کور به رهبری حزب اینکار را کردند) تا آزادی از زندان و فعالیت های علنی در راستای قهرمان سازی های کذب و کمک به برنامه هایی که در انتها ماهیت چپ و حزب توده را زیر سؤال می‌برد (درست مثل کاری که فرخ نگهدار در تماس نزدیک با عمومی در مورد فدائیان انجام داد).

بازی با احساسات خدشه دار شده توده ای ها و برخورد های ساد لوحانه که «انشالله گریه است» از حربه های مهمی بوده است که شکنجه گران و دستگاه های اطلاعاتی حکومت از آن استفاده بهینه را کرده اند. ما در آن دوران سخت سالهای ۶۰ و ۶۱ در حالی که فعالیت ها و تماس های روزانه مان با مردم به ما می‌گفت که اوضاع چقدر سخت و خطرناک است، در پاسخ انتقادات مان می‌گفتند نگران نباشید فلانی با رفسنجانی در ارتباط نزدیک است و او مرتباً «تحلیل هفتگی» می‌خواند و در مورد فشارها و حملات هم «امام» سکوت کرده که او را متهم به «توده ای بودن» نکنند. افسوس که چگونه خام بودیم و این فاجعه را ندیدیم. برای ما که امروز هم در کف میدان اوضاع را از نزدیک می‌بینیم روشن است که حکومت وضعیت بسیار منزله‌زلی دارد و به قولی اوضاع شبیه است به دوران شکست در جنگ با عراق و قبول صلح از جانب خمینی و دست و پا زدن به هر قیمتی برای حفظ خود و از اینرو اصلاً تعجب انگیز نیست که فعالیت های دستگاه های امنیتی حکومت برای کنترل مخالفان و محدود و خنثی کردن تأثیر آنها در جامعه تشدید شود. بعضی از دوستان توده ایم همچنان خوشبینانه امیدوارند که این یکی هم «انشالله گریه باشد» ولی تجربه گذشته واقعبین دیگری را نشان می‌دهد.

مصاحبه علی‌عمومی با سایت «ده مهر» و بازتاب محدود آن در یکی دو سایت دیگر نگارنده را به یاد این ضرب المثل انداخت که «نه بر مرده بر زنده باید گریست»!